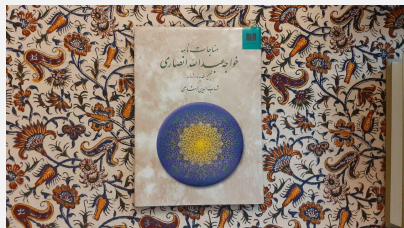


فراغت غور 27

گفتاری از مناجات نامه خواجه عبدالله انصاری



& ZWJ; مناجات نامه خواجه عبدالله انصاری

تصحیح: شهاب الدین خرمشاهی

صفحه ۱۳۰ تا ۱۳۵

الهی تو جانها اسیر پیغام تو، عارف افتاده بدام تو مشتاقان مست مهر از از جام تو خوشا بحال کسی که از این جام شربتی چشید یا در این راه منزلی بُرید، دل وی بنور حق افروخته و بروح انس زنده و بفروصال فرخنده، گهی در حیرت شهود مکاشف جلال، گهی در بحر وجود غرقهٔ لطف و جمال.

الهی از وجود تو هر مفلسی را نصیبی از کرم تو هر دردمندی را طبییی است از سعت رحمت تتو هر کسی را بهره ای و از بسیاری بخشش تو هر نیازمندی را قطره ایست بر سر هر مومن از تو تاجی است و در دل هر محب از تو سراجی است و هر منتظری را آخر روز دیداریست

الهی این چه بد تر روزی است ترسم که مرا از تو جُز حسرت نه روزی است، خداوندا از بخت خود چون بپرهیزم و از بودنی گجا گریزم؟ و ناچاره را چه آمیزم؟ و در هامون کجا گریزم
الهی کریم دل من کان حسرت است و تن من مایهٔ درد و غم نیارم گفت که اینهمه چرا بهمراه من نه دست رسد مرا چاره من

الهی ای گشایندهٔ زبان مناجات گویان و انس افزای خلوتهای ذاکران و حاضر نفسهای راز داران. خداوندا در حاجت کسی نظر کن که او تو را یک حاجت بیش نیست

الهی دعوی صاقانی، فرزندهٔ نفسهای دوستانی، آرام دل غریبانی، چون در میان جان حاضری از بیدلی میگویم که گجایی، زندگانی را جانی و آیین زیاد به خود از خود ترجمانی، به حق تو بر توت که ما در سایهٔ غرور نشانی و بوصال خود رسانی